

اختلافات آن‌ها می‌افزاید، و قدرت مقابله‌ی همگی این جانیان را در برابر توده‌ی مردمی که قدم به قدم پیش‌تر می‌آیند و حقوق انسانی خود را طلب می‌کنند، بیش از گذشته کاهش می‌دهد.

رژیم اسلامی اما در نهمین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری، تن به این ریسک بزرگ داد؛ چرا که ریسک بزرگ تری موجودیت کل «نظام» را تهدید می‌کرد! ریسک برآمد مبارزات کارگری و توده‌ای، ریسک به زیر ضرب رفتن پایه‌های حاکمیت رژیم اسلامی، ریسک سست شدن بندهای حاکمیت اختناق، و آغاز سقوط آن! نفس انتخابات نهمین دوره‌ی ریاست جمهوری رژیم اسلامی، بیش از آن که بر سر انتخاب یک رئیس قوه‌ی مجریه بوده باشد، بر سر نفس بقای «نظام» و انتخاب مناسب‌ترین و بی‌دردسرت‌ترین راه کار حفظ آن بوده است. این انتخابات برای رژیم اسلامی اهمیت داشت؛ چرا که هدف، حفظ و بقای جمهوری اسلامی بود و از این رو، شرکت توده‌ی مردم در انتخابات نیز برای آن اهمیت می‌یافت. اوج نمایش ریا و فریب جمهوری اسلامی برای کشاندن بخشی از توده‌ی مردم به پای صندوق‌های رای، و قال گذاشتن «برادر عزیز» و «هم سنگر دیرین»، هم به این خاطر لازم می‌آمد. هشت سال پیش، طرح بخشی از بورژوازی و رژیم اسلامی برای بقای حاکمیت آن، خاتمی را بر مسند ریاست جمهوری نشانده است. سیاست سست کردن بندهای اختناق، و رواج اندکی آزادی‌های اجتماعی و فرهنگی، در کنار ادامه‌ی پیش برد سیاست «خصوصی‌سازی» اقتصادی، نه تنها چاره‌ی بن بست سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی نگشت، که بر عمق و ابعاد آن افزود و پس از هشت سال به صفوف کارگران و توده‌ی مردمی گرسنه‌تر، ناراضی‌تر و معترض‌تر در برابر حاکمیتی مستاصل‌تر از گذشته میدان داد.

اما چرا احمدی نژاد؟ به این خاطر، که صف بندی‌های درونی جمهوری اسلامی – بسته به تغییرات جامعه‌ی ایران و نیز تحولات جهانی – تغییر کرده است. سر بر آوردن و پیش روی کارگران و توده‌ی مردم معترض، به طور معمول به صف آرای‌ی مرتجع‌ترین و خشن‌ترین بخش حاکمیت جهت آمادگی برای نبردهای بزرگ می‌انجامد. آن بخشی از رژیم اسلامی، که احمدی نژاد را به ریاست جمهوری رساند، پاسدار سنت‌های اولیه‌ی جمهوری اسلامی است و با هر گونه تعبیر رقیقی از این سنت‌ها و بازگشودن راه‌های «نیمه اسلامی» برای بقای رژیم مخالف است. به ویژه آن که تجربه‌ی هشت ساله‌ی خاتمی و جبهه‌ی دوم خرداد را هم پیش چشم دارد. انتخابات نهمین دوره‌ی جمهوری اسلامی، در واقع انتخاب دو راه «تماما اسلامی» و «کمتر اسلامی» برای بقای جمهوری اسلامی بود. استراتژی رفسنجانی – که بر وجود اختناق‌ی قابل تحمل در کنار رشد سریع اقتصادی، «راه چینی»، تاکید داشت – از پیش محکوم به شکست بود. از سویی، هر درجه سست کردن بندهای اختناق، به همان میزان به سست شدن بنیان‌های حاکمیت جمهوری اسلامی و به پیش روی بیشتر کارگران و توده‌ی مردم علیه آن می‌انجامد؛ و از سوی دیگر، رشد سریع اقتصادی در متن بحران اقتصاد سرمایه‌داری ایران و ویژگی‌های آن – چون تعدد مراکز قدرت و عدم امنیت سرمایه‌داری... – امری موکول به محال است. و اضافه درآمد نفت هم نه جواب گوی نیازهای عظیم زیرساخت اقتصادی جامعه است و نه حتا در میان مدت امکان درمان اقتصادی قابل توجهی را در ابعاد یک جامعه‌ی

شوکت انتخابات نهمین دوره‌ی ریاست جمهوری رژیم اسلامی در ایران به پایان رسید و محمود احمدی نژاد – جوجه تروریستی که پیش از این، به پاس خدمات بی‌شائبه‌ی خود به ولایت خدا، شهردار تهران شده بود – بر مسند ریاست جمهوری نشست. بالماسکه‌ی این دوره‌ی انتخاباتی، از همان ابتدای اعلام کاندیداتوری رفسنجانی، با این ظن قوی هم راه بود، که حضور «سردار سازندگی» در انتخابات، آیا نتیجه‌ی توافق وی با «ولی فقیه» است؟ و همگی تشبثات دیگر رژیم اسلامی در طول این انتخابات، آیا سناریویی برای به قدرت رساندن اوست، که گویا می‌توانست بازیگری توانا در شرایط سخت و بحرانی جمهوری اسلامی باشد و این کشتی طوفان زده را – حداقل برای مدتی دیگر – از غرقاب نجات دهد؟ برآمدن احمدی نژاد در دور اول انتخابات، که فریاد «واتقليا» ی رقبای اصلاح طلب و محافظه کار – هر دو – را در آورد، بیش از پیش وجود این سناریو را تقویت می‌کرد. شکست رفسنجانی و پیروزی احمدی نژاد، در دور دوم انتخابات، اما سناریوی اصلی و پشت پرده‌ی نهمین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری را بر ملا کرد. در پرده‌ی اول این نمایش، شرایط را برای رقابت سخت کاندیداهای «خودی» باز کردند و حتا به فرمان «حکومتی»، امکان حضور چهره‌های «اصلاح طلب» را هم در این رقابت فراهم آوردند. به ظاهر همه چیز برای دور سوم ریاست جمهوری رفسنجانی مهیا بود. رسیدن احمدی نژاد به دور دوم انتخابات، به اجماعی بی سابقه حول رفسنجانی میدان داد. همان‌هایی که تا دیروز دوره‌ی هشت ساله‌ی ریاست جمهوری این «سردار سازندگی» را باعث مشکلات عدیده‌ی اقتصادی جمهوری اسلامی و یک مانع بزرگ در راه «اصلاح طلبی» می‌دانستند، به یک باره در هراس از «فاشیسم» احمدی نژاد و روی کار آمدن «جمهوری نظامیان»، مردم را فراخواندند که رای خود را پشتوانه‌ی ریاست جمهوری رفسنجانی کنند. به رغم این اجماع، اما در دور دوم انتخابات، این احمدی نژاد بود که از صندوق‌های رای بیرون آمد. حساب سیاسی «سردار سازندگی» غلط از آب در آمد. جناح مخالف و در راس آن ولی فقیه، شورای نگهبان و سران سپاه، رفسنجانی، این یار دیرین خود، را «قال» گذاشتند. نقشه‌ی اینان، که بر روی هم خونی رفسنجانی با خود حساب کرده بودند، تماما درست از آب در آمد. رفسنجانی، به عنوان یکی از قدرت مندترین مهره‌های تاکنونی رژیم جمهوری اسلامی، کسی که به خطر افتادن «نظام» را به هیچ رو بر نمی‌تابد و حیات و مصادات سیاسی و اقتصادی‌اش در جمهوری اسلامی و بقای آن تنیده شده است، در مقابل این «کودتا» علیه خود چه می‌توانست بکند، جز آن که دندان بر لب فشار دهد و شکایت خود از جفاکاران را تنها نزد خدایش ببرد! و منتظر بماند یا به تمهیداتی چون راه انداختن «جبهه‌ی اعتدال اسلامی» دل ببندد، شاید که در شرایطی دیگری انتقام خود از رقیبان بستاند!

این انتخابات از این جهت با دیگر انتخابات ریاست جمهوری رژیم اسلامی تفاوت داشت، که تقلب و رای سازی در انتخابات نه فقط علیه توده‌ی مردم یا متحدین نق نقو و حاشیه‌ای رژیم اسلامی، که این بار علیه یکی از معمارین اصلی سیاست‌های کلان نظام، علیه مهم‌ترین سازمان دهنده‌ی سازش‌ها و بند و بست‌های آن، صورت گرفت. و این ضربه‌ای به قلب رژیم جمهوری اسلامی است. فضای درون رژیم اسلامی را برای تنفس جناح‌ها و پرسوناژهای تاکنونی آن تنگ می‌کند، بر



۷۰ میلیونی به بار می‌آورد. اما آلترناتیو دیگر نیز شکست محتوم خود را تجربه کرده است. برقراری خفقان خونینی مشابه سال‌های ۶۰، اگر در زمان خود به شکست نمی‌انجامید و امکان ادامگی حیات می‌یافت، که دیگر به برآمدن جبهه دوم خرداد و سیاستی دیگر میدان نمی‌داد. بازگشت به گذشته امکان پذیر نیست. پله‌های پشت سر جمهوری اسلامی خراب شده‌اند. «بازگشت به ساده زیستی سال‌های اولیه انقلاب» و «مبارزه با فساد مالی» هم بیش‌تر تبلیغات دوران انتخاباتی است، تا سیاستی جدی که در شرایط نفس وجود جمهوری اسلامی بتواند محلی مطمئن برای پراتیک بیابد. با این همه، هنوز یک امکان محتمل برای این آلترناتیو رژیم اسلامی در زمینه رسیدگی به معیشت بخشی از جامعه به منظور کسب حمایت از آن باقی می‌ماند: پرداخت حقوق معوقه بخشی از کارگران، مصادره اموال برخی از سرمایه داران، و... اما این سیاست، حتی اگر به فعل در آید، در کوتاه مدت به پایان خواهد رسید و راه نجاتی برای جمهوری اسلامی به بار نخواهد آورد.

انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری رژیم اسلامی به پایان رسید، اما بن بست سیاسی و اجتماعی رژیم هم چنان به قوت خود باقی می‌ماند و بیش‌تر هم می‌شود. بگیر و ببند و سرکوب خونین کارگران و توده مردم معترض، حتی اگر ممکن باشد، تاثیری کوتاه مدت خواهد داشت. و پس از دوره‌ای، اعتراضات توده‌ای از سر گرفته خواهند شد و این بار با تجربه و قوت بیش‌تری. ساکت کردن و به خانه راندن مردمی که در پی حق خود از زندگی هستند، کار ممکن و ساده‌ای نیست. به ویژه که بحران ساختاری اقتصاد سرمایه داری امکان به وجود آوردن کار، برخورداری از تأمینات اجتماعی، و شرایط زندگی بهتر را از دولت‌های سرمایه داری - نه فقط در ایران، بلکه در سطح جهان - سلب کرده است. و این وضعیت به نوبه خود دامنه و عمق بحران و تنش‌های سیاسی و اجتماعی را روز به روز بیش‌تر می‌کند.

آن چه که در این وضعیت، نقش اساسی و تعیین کننده در زندگی و مبارزه مردم دارد، وجود طبقه کارگر و جنبشی است که به تدریج دارد به قدرت طبقاتی خود پی می‌برد، زمینه‌های مبارزه متحد و سراسری خود را می‌سازد، و به این منظور تشکلهای طبقاتی و ضد سرمایه داری خود را به وجود می‌آورد. اگر راه نجاتی از جهنم جمهوری اسلامی و دسترسی به یک زندگی انسانی وجود داشته باشد، در اتحاد و هم بستگی طبقه کارگر و برآمد مبارزه ضد سرمایه داری آن است.

* * *

جمهوری اسلامی ایران در نود و سومین کنفرانس «سازمان جهانی کار» از فهرست کشورهای ناقص حقوق کار خارج شد. بنا به گزارشات، هیات نمایندگی جمهوری اسلامی - که به عنوان نمایندگان کارگران ایران در این اجلاس شرکت کرده است - با ارائه اطلاعات «مستند و جامع» در خصوص «رعایت استانداردها و مقابله نامه‌های این سازمان»، باعث گشت نام جمهوری اسلامی از فهرست ناقصین حقوق بشر قوانین کار بین المللی خارج شود و از این پس، «پرونده‌های مربوط به آن به صورت عادی و بر اساس سیستم گزارش دهی متعارف بررسی گردد». در همین کنفرانس، وزارت کار و امور اجتماعی جمهوری اسلامی برای مدت سه سال دیگر به عضویت هیات مدیره «سازمان جهانی کار» انتخاب گشت.

طنز تلخ این که، در راس هیات نمایندگی جمهوری اسلامی، از جمله صادقی (رئیس «کانون عالی شوراهای اسلامی کار») نیز حضور داشته است. همین ماه گذشته بود، که به سردستگی این جناب و هم پالگی‌هایش، تهاجمی وحشیانه به اجلاس هیات موسس سندیکای شرکت واحد در تهران صورت گرفت و جمعیتی ۳۰۰ نفره از اوباش «شوراهای اسلامی کار» و «خانه کارگر» با چوب و چماق به جان فعالین شرکت واحد افتادند؛ در و پنجره‌ها را شکستند؛ و منصور اسانلو را با چاقو مجروح کردند. و نام این وحشی گری را هم - اتفاقاً از زبان همین جناب - «دفاع از کیان شوراهای اسلامی کار» نهادند.

پذیرفتن اوباش «شوراهای اسلامی کار»، به عنوان نمایندگان کارگران ایران، در کنفرانس «سازمان جهانی کار» و خروج جمهوری اسلامی از فهرست ناقصین حقوق

کارگران، یک دهن کجی آشکار به طبقه کارگر در ایران، و در جهان، است. این اقدام «سازمان جهانی کار»، به هر کارگری - اگر که پیش از این با ماهیت این نهاد بورژوازی بین المللی برای به بند کشیدن طبقه کارگر جهانی آشنا نبود - به وضوح نشان می‌دهد، که «سازمان جهانی کار» نه در کنار طبقه کارگر، که در مقابل آن به صف ایستاده است.

بر مبنای توافق نامی «سازمان جهانی کار» و وزارت کار جمهوری اسلامی ایران، در مهر ماه سال گذشته، این سازمان پذیرفته بود که «شوراهای اسلامی کار» - با ایجاد تغییراتی در قوانین و آیین نامه‌های ناظر بر کار آنها - شرایط مندرج در مقاله نامه‌های این سازمان (مقاله نامه‌های ۸۷ و ۹۸) را تأمین می‌کنند و لذا، وجود آنها به معنای حق وجود تشکلهای کارگری در ایران است.

این توافق نامه، ادامگی منطقی روندی بود که در سال‌های اخیر توسط این نهاد سرمایه‌ی بین المللی، مبنای رابطه و مذاکره با رژیم جمهوری اسلامی بوده است. یک سوی این رابطه و مذاکره، «سازمان جهانی کار»، بر مبنای سه جانبه‌گرایی - عضویت و مشارکت نمایندگان دولت‌های سرمایه داری، تشکلهای کارفرمایی، و تشکلهای کارگری مرسوم در این نهاد - نقشی جز پیش برد سیاستهای مورد نظر سرمایه داری بین المللی در بین کارگران جهان ندارد. و سوی دیگر، رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، در تمامی این سال‌ها در تلاش بوده است اقتصاد بحران زده ایران را در اقتصاد سرمایه داری جهانی ادغام کند؛ تا شاید گرهی از مشکلات کور آن باز شود. به ویژه آن که رژیم جمهوری اسلامی برای عضویت در «سازمان تجارت جهانی» هم به جلب توافق «سازمان جهانی کار»، از طریق پذیرش مقاله نامه‌های آن، نیازمند است. توافقات «سازمان جهانی کار» و رژیم جمهوری اسلامی را باید در این متن در نظر گرفت.

این، اما تمام مساله نیست. «سازمان جهانی کار» و طرف رابطه و مذاکره آن در ایران به سویی می‌روند و طبقه کارگر به سویی دیگر، به سویی تماماً مخالف. توده کارگر، به یمن مبارزه ضد سرمایه داری خود، تشکلهای طبقاتی خویش را - به رغم این تبانی «سازمان جهانی کار» و رژیم جمهوری اسلامی - بر پا خواهد داشت.

* * *

«نه» ی توده‌ی مردم به قانون اساسی اروپا در همه پرسی فرانسه (بیست و نهم مه) و سپس در هلند (اول ژوئن)، خواب خوش دولت‌ها و احزاب سرمایه داری حاکم در اروپا را بر هم زد. اروپای سرمایه داری تکان خورد؛ به هراس افتاد؛ به دنبال راه چاره گشت؛ و در اولین قدم، در انگلیس، همین همه پرسی را – برای جلوگیری از تکرار رخ داد هراس انگیز فرانسه و هلند – تا مدت نامعلومی به تعویق انداخت. «آیا اروپا تغییر کرده است؟»، «آیا نه به همه پرسی قانون اساسی اروپا در فرانسه و هلند، نشانه‌ای از این تغییر است؟» هم آری و هم نه! نه به آن جهت، که نیروی پیش برنده و به سرانجام رساننده‌ی این «تغییر» – نیروی طبقه‌ی کارگر – هنوز نیروی متحد و هم بسته و آگاه به منافع طبقاتی خویش نیست و پرچم این «تغییر» را در دست ندارد؛ و آری به این جهت، که آن چه در فرانسه و هلند رخ داد، می‌تواند به نوبه‌ی خود به برآمد نیروی طبقاتی این «تغییر» کمک برساند و این نیروی گسترده را به قدرت اتحاد و هم بستگی آگاهانه‌ی خود معتقد و معتمد گرداند، اگر که به ویژه گرایش کمونیستی جنبش کارگری به نقش تاریخی و وظیفه‌ی خطیر خود عمل کند.

صفوف «نه» به قانون اساسی اروپا در فرانسه و هلند – و بی شک در سایر کشورهای اتحادیه‌ی اروپا – به طرز غریبی رنگارنگ است. راست افراطی با چپ رفرمیست، و این هر دو با بخش عظیمی از توده‌ی مردم کارگر و زحمت کش در صفوف این «نه» – با امیال و آرزوهایی متفاوت – در کنار هم قرار دارند. راست افراطی و چپ رفرمیست، هر دو ناسیونالیست، با اتحادیه‌ی اروپا و از جمله پول واحد آن – یورو – و قانون اساسی‌اش مخالفت دارند، اما این‌ها موضوع مورد اختلافی برای بخش عظیمی از توده‌ی مردم کارگر و زحمت کش اروپا نیست. این مردم، عمدتاً، تعصبی به آب و خاک، و به مرز و پول «کشور خود» ندارند و چه بسا که زیستن در اروپای بزرگ را بر ماندن در مرزهای محدود «کشور خود» ترجیح می‌دهند. برای این جمعیت گسترده، مسأله‌ی اساسی تعرض سرمایه داری اروپا به سقف تامينات اجتماعی، به سطح معیشت آنان، و به تلاش برای دور کردن آنان از امکان دخالت‌گری در تعیین سرنوشت سیاسی خود است. جان کلام «قانون اساسی اروپا»، این تعرض آشکار سرمایه داری اروپا به هستی انسانی و اجتماعی توده‌ی مردم کارگر و زحمت کش در اروپا است. و به همین خاطر هم همه پرسی در فرانسه و هلند، چنین اعتراض گسترده‌ای را موجب شده است. قانون اساسی اروپا – به مثابه قانون اساسی سرمایه داری علیه هستی انسانی و اجتماعی شهروندان اروپا – در واقع، میدان زورآزمایی و مبارزه‌ی طبقه‌ی سرمایه دار و طبقه‌ی کارگری است، که هر دو از تشبیت یا الغای این قانون اساسی بیش‌ترین تاثیر را می‌پذیرند. اولی، با تشبیت قانون اساسی، یک گام بزرگ به شکل دادن قطعی یک بلوک قدرت مند سرمایه داری که بتواند در رقابت اقتصادی و سیاسی با سایر بلوک‌های سرمایه داری جهان، نقش مهم خود را ایفا کند و سهم اقتصادی و سیاسی در خور خود را به دست آورد، نزدیک می‌شود؛ و دومی، با الغای این قانون، سدی در برابر تعرض روزافزون سرمایه داری اروپا به حقوق و دستاوردهای سیاسی و اقتصادی خود می‌بندد و امید به تعرض متقابل توده‌ی مردم کارگر و زحمت کش را در جهت تحمیل هر چه بیش‌تر خواسته‌های انسانی خود بر سرمایه داری اروپا به وجود می‌آورد.

* * *

این دفتر «نگاه»، هم چون دفترهای پیشین، به موضوع «طبقه‌ی کارگر و انقلاب اجتماعی» تخصیص دارد.

خصلت ذاتی سرمایه داری در افزایش فقر و انباشت سرمایه، در این سال‌ها ابعادی شگفت آور به خود گرفته است. در آمریکا، این مهد سرمایه داری جهان، بیش از ۵۰ میلیون نفر زیر خط فقر زندگی می‌کنند؛ ۴۰ میلیون نفر تحت پوشش خدمات پزشکی قرار ندارند؛ و متوسط طول عمر برای ۳۲ میلیون نفر، به کمتر از ۶۰ سال تنزل کرده است. در اروپا، در حدود ۵۰ میلیون فقیر و بیش از ۲۵ میلیون بی‌کار

زندگی می‌کنند؛ و به طور مرتب از بیمه‌های اجتماعی و سطح زندگی کارگران و توده‌ی مردم زده می‌شود. و در سطح جهان فقر، قاعده و رفا، استثنا است؛ نابرابری، به یک ویژگی ساختاری و بارز جهان سرمایه داری امروز بدل شده و داراها هر روز بیش‌تر از ندارها فاصله می‌گیرند. سطح زندگی ۶۰۰ میلیون مردم آفریقا، در طی دو دهه‌ی اخیر، به میزان ۲۰ درصد کاهش یافته است؛ نزدیک به دو میلیارد نفر، تنها با یک دلار در روز زندگی می‌کنند؛ و یک پنجم مردم سراسر جهان، دچار کم غذایی و یا در حال مرگ تدریجی در اثر گرسنگی هستند. عمق فاجعه‌ای که نظم سرمایه داری بر مردم جهان تحمیل کرده است، وقتی بیش‌تر احساس می‌شود که به یاد بیابوریم سالیانه یک تریلیون دلار هزینه‌ی تسلیحات نظامی کشورهای جهان می‌شود، که با آن می‌توان پنج برابر جمعیت فعلی گرسنه‌ی جهان را تغذیه کرد. جامعه‌ی سرمایه داری، جامعه‌ای وارونه است که بر پایه‌ی بردگی مزدی اکثریت عظیم شهروندان خود، کارگران، می‌چرخد. بردگی مزدی کارگران این جامعه، در حالی که لحظه به لحظه بر میزان ثروت و امکانات رفاهی و تکنولوژیکی آن می‌افزاید، اما خود این بردگان مزدی – و اکثریت عظیم توده‌ی مردم – را از حقوق انسانی، از زندگی شایسته، از آزادی و برابری، و از محصول کار و زحمت خویش بی نصیب می‌گذارد.

اما سیمای امروز جهان ما، می‌تواند سیمای مقدر فردی آن نباشد. اگر مشکل این جهان، کارکرد مناسبات اجتماعی و تولیدی و مالکیت بورژوازی آن است، پس می‌شود و می‌باید این مناسباتی که سود را بر جان و سرنوشت انسان حاکم کرده است، برانداخت و دنیای انسان‌های آزاد و برابر و مرفه را جایگزین آن کرد. این امر ممکن و شدنی است. رشد نیروهای مولده، پیش رفت‌های تکنولوژیک، و ثروت‌های هنگفت جهان ما، امکان زندگی مرفه، محترم و آسوده را به همه‌ی مردمان آن می‌دهد. رسالت این امر مهم بر عهده‌ی کمونیسم کارگران است. کمونیسم کارگران، چون کمونیسم فقط با اتکا به پایه‌ی مادی و اجتماعی خود به بدیل ممکن و شدنی سرمایه داری تبدیل می‌شود. کمونیسم، جنبش طبقه‌ی کارگر در مبارزه‌ی ضد سرمایه داری طبقه برای الغای کار مزدی و مالکیت خصوصی بورژوازی است.

چرا انقلاب اجتماعی کارگران؟! برای گذاشتن این جامعه‌ی وارونه بر پایه‌ی های درست خود! برای جلوگیری از فروپاشی بیش‌تر انسانیت و مدنیت! برای پایان دادن به این همه سببیت و مصیبت، به جنگ و کشتار، به آوارگی و گرسنگی، به فقر و فلاکت، به بی‌کاری و بی‌تامینی! انقلاب اجتماعی کارگران، انقلابی برای درهم کوبیدن بنیان‌های وارونه‌ی این جامعه و بنای درست آن بر پایه‌ی آزادی و برابری است. انقلاب اجتماعی کارگران، انقلابی علیه مالکیت خصوصی طبقه‌ی سرمایه دار بر وسایل تولید اجتماعی و برای برقراری مالکیت و کنترل اشتراکی تولید کنندگان بر این وسایل است. انقلاب اجتماعی کارگران، انقلابی برای محو طبقات و استثمار طبقاتی، انقلابی برای رهایی انسان از بردگی مزدی و بازگرداندن شان و حرمت انسانی به جامعه‌ی بشری است.

اما بپردازیم به نوشته‌های این دفتر «نگاه»:

«تشکل کارگری مستقل از دولت! منحل در پروسه‌ی بازتولید سرمایه»، نوشته‌ی ناصر پایدار، در اساس بر الزام ضد سرمایه داری بودن تشکل کارگری تأکید دارد و کمبود این رکن اساسی در برخی نقطه نظرات درون جنبش کارگری را به نقد می‌کشد. «مخالفان معیار ضد سرمایه داری بودن تشکل توده‌های کارگر، به طور معمول به دار «استقلال تشکل کارگری از دولت» یا «احزاب و دولت» دخیل می‌بندند. آنان استقلال از دولت را به عنوان سند پای بندی خود به استقلال طبقاتی جنبش کارگری پیش می‌کشند! ادعایی بی اساس و باژگونه، که در عمق خود نه استقلال طبقاتی جنبش کارگری، بلکه انحلال این جنبش در نظم مدنی و اجتماعی سرمایه داری را دنبال می‌کند.» نویسنده‌ی در ادامه‌ی نوشته‌ی خود، بر ضرورت وجودی تشکل واحد سیاسی و صنفی طبقه‌ی کارگر انگشت تأکید می‌گذارد و دو قطبی تشکل توده‌ای و حزب سیاسی طبقه‌ی کارگر را مردود می‌داند: «پرولتاریا نیازمند دو تشکیلات

مختلف الهویه برای پیش برد مبارزات اقتصادی در یک جا و مبارزات سیاسی و سوسیالیستی در جای دیگر نیست... آنان علیه سرمایه داری متشکل می‌شوند، در درون یک ظرف واحد علیه کلیه بی حقوقی‌های اقتصادی و سیاسی منبعث از موجودیت سرمایه داری پیکار می‌کنند... قوای طبقاتی خویش را هر چه بیشتر و بیشتر متمرکز می‌نمایند و برای جنگ نهایی با سرمایه داری، برای درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه، استقرار سازمان شورایی و سوسیالیستی برنامه ریزی کار و تولید اجتماعی، پایان دادن به کار مزدی و استقرار جامعه‌ای فارغ از استثمار و طبقات و دولت آماده می‌شوند.»

در بخش «نگاه می‌پرسد» این دفتر، گفت و گویی با برخی از فعالین جنبش کارگری (حشمت محسنی، علی رضا خباز، مهدی ریاضی، و محمود قهرمانی)، تحت عنوان «طبقه‌ی کارگر: سازمان یابی توده‌ای و حزبی»، صورت گرفته است. سال‌های اخیر، به لحاظ طرح مسایل جنبش کارگری و مباحثه پیرامون اهداف و راه کارهای سازمان یابی این جنبش، سال‌های پر جنب و جوشی بوده است. در این سال‌ها، گرایش‌های مختلف، شفاف تر و دقیق‌تر از گذشته در این رابطه به بحث و جدل پرداخته‌اند. و در عین حال، دست به کار فراهم آوردن زمینه‌های مناسب ایجاد تشکلهای کارگری نیز شده‌اند. «نگاه» ضمن تلاش برای طرح و انعکاس نظرات به ویژه جنبش ضد سرمایه داری طبقه‌ی کارگر، از مساعی لازم برای معرفی نظرات دیگر فعالین جنبش کارگری و مناقشات جاری میان گرایش‌های مختلف درون طبقه‌ی کارگر دریغ نورزیده است. دفترهای مختلف این نشریه، در همه‌ی این سال‌ها محل درج و تشریح این گفت و گوها بوده است. گفت و گوهای دفتر حاضر نیز دنباله‌ی مستقیم همین کوشش است. دیگر آن که، این سئوالات با تعداد بیشتری از فعالین جنبش کارگری در میان گذاشته شده است. برخی به رغم قول مساعد، تاکنون نظرات خود در این باره را برای «نگاه» ارسال نکرده‌اند؛ و برخی دیگر، به ویژه آن فعالینی که در ایران زیست می‌کنند، با توجه به مشغله‌های فراوان سیاسی و معیشتی، امکان شرکت در این گفت و گوی «نگاه» را نیافته‌اند.

بیژن هدایت در نوشته‌ی «تشکل کارگری: کدام ضرورت؟ کدام دورنما؟»، ضرورت وجودی و سیاست‌های ناظر بر تشکلهای کارگری را بر بنیان اهداف و چشم انداز طبقاتی آن‌ها توضیح می‌دهد. و در این متن به نهادها و راه کارهایی که اخیراً در جنبش کارگری در ایران، جهت فراهم آوردن زمینه‌های مناسب یا پیگیری ایجاد تشکلهای کارگری ایجاد شده‌اند، می‌پردازد.

«حزب، رویایی بی فرجام یا...»، نوشته‌ی از رزا جوان است، که الزام وجود دو قطبی تشکلهای توده‌ای طبقه‌ی کارگر و حزب سیاسی آن را در مسیر مبارزه‌ی طبقاتی و سرانجام آن توضیح می‌دهد. به باور نویسنده، «حزب، ظرف جمع آوری نیروهای سوسیالیسم خواه است و با تشکل مستقل عام کارگران تفاوت دارد.» نویسنده اما تاکید دارد، که: «این توهم که حزبی سوسیالیستی بدون حمایت توده‌ای قادر باشد



حکومت کارگری بر پا کند، آن هم در شرایط امروز جهان، جز به ائتلاف انرژی نیروهای رادیکال جنبش و دادن مجال سوء استفاده به گرایش‌های فرصت طلب خرده بورژوا سرانجام بهتری در پیش رو نخواهد داشت. تشکل سوسیالیست‌ها برای آن که حقیقتاً به حزب طبقه‌ی کارگر و سازمان دهنده‌ی مبارزات سیاسی آنان تبدیل گردد، بایستی در کنار طبقه و هم راه آنان از نبرد برای مطالبات روزمره شان جهت انتقال آگاهی طبقاتی استفاده کند و هر شکست یا پیروزی را به پیگیری مبارزه تا سرحد استقرار سوسیالیسم در جامعه‌ی بشری پیوند زند.»

«سویه‌های مهم» (تغییر) پرزیدنت لولا و حزب کارگر برزیل، نوشته‌ی لیلا دانش، به زمینه‌های ایجاد و برآمد حزب کارگر در برزیل، برنامه و سیاست این حزب و کاندیدای آن - لولا - در انتخابات ریاست جمهوری برزیل، و چگونگی تاثیر پراتیک این برنامه‌ها و سیاست‌ها بر زندگی توده‌ی کارگر و مردم تهری دست در برزیل می‌پردازد. «حزب کارگر در حقیقت در نفی سیاست‌های نئولیبرالی با طرح اقتصاد مشارکتی و دموکراسی مشارکتی، آلت‌رناتیوی بود برای پشت سر گذاشتن عوارض خانمان برانداز سیاست اقتصادی نئولیبرالی‌ای که با فرم‌های سیاسی از ۱۹۸۵ شروع شده بود و به سرمایه‌گذاری‌های خارجی گسترده، خصوصی‌سازی‌ها، بیکاری و بسیاری نابسامانی‌های دیگر اجتماعی خاتمه یافت. آن چه که روشن است، حزب کارگر از طریق این گزینه بر آن بوده است مردم حاشیه‌ی جامعه را به متن بیاورد، به گرسنگی پایان دهد، و مسکن و رشد اقتصادی و موجبات دخالت سیاسی مردم را تامین کند. حزب برای پیش برد این سیاست‌ها، حمایت جنبش‌های اجتماعی و بخش‌های وسیعی از جامعه را با خود داشت و از این طریق به عنوان آلت‌رناتیوی دموکراتیک شناخته می‌شد. اما مشکل این جاست، که دموکراسی هرگز نتوانسته است کاپیتالیسم را چالش کند.»

نوشته‌ی «انترناسیونال اول و مبارزه با سکتاریسم و سندیکالیسم»، از رحیم قدیری - که اول بار در نشریه‌ی «علیه کار مزدی»، زمستان ۱۳۸۳، چاپ ایران، درج شده است - شرحی است از «انترناسیونال اول» و چگونگی فعالیت و مبارزه‌ی آن علیه گرایش‌های بورژوا رفرمیستی درون جنبش کارگری - که مهم‌ترین آن‌ها از نظر نویسنده، سکتاریسم و سندیکالیسم بودند - و آن چه که عاقبت این سازمان بین المللی کارگری شد. پیش از این نوشته نیز، در نوشته‌های دیگری در «نگاه»، بر اهمیت طبقاتی فعالیت‌های «انترناسیونال اول» و ضرورت وقوف فعالین کارگری بر تجربه‌ی تاریخی آن در سیر مبارزه‌ی طبقاتی، انگشت تاکید گذاشته شده بود. درج «انترناسیونال اول و مبارزه با سکتاریسم و سندیکالیسم» در این دفتر «نگاه» را باید ادامگی این تلاش برای شناساندن این سازمان بین المللی کارگران و تجربیات ارزش مند آن به فعالین کارگری در ایران بشمار آورد.

«سازمان جهانی کار، تشکیلات خانه‌ی کارگر، کارگران و حق ایجاد تشکلهای مستقل و آزاد کارگری»، نوشته‌ی است از بهرام صدیق - که قبل از این در نشریه‌ی «کارگر پیشرو»، شماره‌ی سوم، دی ۱۳۸۳، چاپ ایران - درج شده بود. نوشته بر آن است، که ضمن نقد «سازمان جهانی کار» و «خانه‌ی کارگر» جمهوری اسلامی، ضرورت وجودی تشکلهای آزاد و مستقل کارگری را در مسیر مبارزه برای احقاق حقوق توده‌ی کارگر و مبارزه‌ی طبقاتی آنان علیه سرمایه داری تشریح کند. درج نوشته‌ی «انترناسیونال اول و مبارزه با سکتاریسم و سندیکالیسم» و «سازمان جهانی کار، تشکیلات خانه‌ی کارگر، کارگران و حق ایجاد تشکلهای مستقل و آزاد کارگری»، در عین حال تلاشی است برای معرفی دو نشریه‌ی کارگری «علیه کار مزدی» و «کارگر پیشرو» و قدرانی از کسانی که انتشار آن‌ها را میسر نمودند.

بهرام رحمانی در «طبقه‌ی کارگر در آیینی مبارزه: فاصله‌ی اول مه ۱۳۸۳ تا مه ۱۳۸۴»، ضمن ارائه‌ی گزارش دقیقی از مبارزات و رخ دادهای مربوط به طبقه‌ی کارگر و کار و معیشت آن، ایجاد تشکلهای رادیکال ضد سرمایه داری توده‌ی کارگر را به مثابه یک ضرورت تام و تمام در این دوره نتیجه می‌گیرد: «همین نمونه‌ها از وضعیت زندگی و مبارزه‌ی کارگران به صراحت نشان

می‌دهند، اگر که کارگران متحد و هم بسته نباشند، و اگر که به این منظور تشکلهای رادیکال ضد سرمایه داری خود را به وجود نیاورند؛ علی رغم مبارزه دائمی و تا پای جان، هم چنان بردهی مزدی سرمایه باقی خواهند ماند... و هر پیروزی آنان در تعرض بعدی سرمایه و عوامل سرکوب آن قابل برگشت خواهد شد.»

«گزارشی از برگزاری اول ماه مه در سقز»، منتشره از سوی «انجمن کارگری جمال چراغ ویسی»، شرحی است خواندنی از تلاش فعالین کارگری در سقز برای برگزاری اول ماه مه و چگونگی تحمیل آن به عوامل و کارگزاران رژیم جمهوری اسلامی.

سخن رانی محمود صالحی در مراسم اول ماه مه سال ۱۳۸۴ در سقز، و نیز قطع نامی اول ماه مه که ناظر بر مطالبات کارگران در روز هم بستگی جهانی آنان بود، اسناد گویایی دال بر رادیکالیسم روشن و صریح این فعالین کارگری است. «حق رای زنان و مبارزه طبقاتی»، برگردان تصحیح و ادیت شده‌ای از نوشته‌ی رزا لوکزامبورگ است، که به همت کامران نیروی برای این دفتر «نگاه» آماده شده است. به باور رزا لوکزامبورگ: «حق رای دادن زنان، هدف است. اما جنبش توده‌ای جهت تحقق آن امری منحصر به زنان نیست، بلکه مسأله‌ی مورد نظر زنان و مردان پرولتر است.» و این که، «مبارزه توده‌ای جاری برای حقوق سیاسی زنان صرفاً یک نمود و بخشی از مبارزه عمومی پرولتاریا برای رهایی است. در این امر، قدرت این جنبش و آینده‌اش نهان است. حق رای عمومی، مساوی و مستقیم برای زنان - به دلیل وجود زنان پرولتر - مبارزه طبقاتی پرولتاری را به طرز بارزی تشدید می‌کند و به پیش می‌برد. از این رو است، که جامعه بورژوازی از حق رای زنان وحشت دارد؛ و برای این است، که ما خواهان این حقوق هستیم و آنها را به دست خواهیم آورد.»

برگی از تاریخ: اول ماه مه: نمایش «قدرت عظیم اتحاد کارگران»، شرحی است خواندنی از چگونگی تولد «اول ماه مه» به مثابه روز اتحاد کارگران جهان در کنگره بین الملل، در پاریس، ۲۰ ژوئیه ۱۸۸۹، و نیز گزارشی از اولین مراسم «اول ماه مه» در کشورهای مختلف جهان در سال ۱۸۹۰.

بررسی کتاب «نظریه طبقه و تاریخ: سرمایه داری و کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی»، از کامران نیروی، تأکیدی است بر اهمیت انقلاب روسیه، که «دولت نوپای شوراها» را به وجود آورد و برای مردم جهان، که زیر آوار اولین جنگ جهانی قدرت‌های سرمایه داری عمده بودند، تمدن جدیدی را به ارمغان داشت. «اما دولت کارگری جدید، با همه‌ی شکوه مندی آغازین، خیلی زود دست خوش معضلات ریشه دار درونی و بیرونی شد. این وضع به بحران و تشتت در صفوف رهبری انقلاب انجامید. و بحث ماهیت طبقاتی اتحاد شوروی در کانون جدل بین نیروهای سوسیالیست قرار گرفت.» رزینیک و ولف، نویسندگان کتاب «نظریه طبقه و تاریخ: سرمایه داری و کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی»، مدعی ارائه‌ی نظریه‌ی جدیدی از «سرمایه داری دولتی» هستند، که بر اساس مفهوم طبقه استوار است و از طریق آن به تعبیر متفاوتی از تاریخ اتحاد شوروی می‌پردازند. کامران نیروی در بررسی کتاب مزبور، در عین برشمردن اشکالات تحلیلی نویسندگان کتاب، مروری کوتاه از تاریخ تئوری‌های مربوط به «سرمایه داری دولتی» را نیز به دست می‌دهد.

«نظریه ادبی والتر بنیامین»، نوشته‌ی م. عاطف راد، بنیان نظریه ادبی والتر بنیامین - که به باور برخی، یکی از بزرگ ترین نقادان و نظریه پردازان ادبی آلمان و اروپای نیمه نخست سده بیستم میلادی بود - را تشریح می‌کند: «نظریه ادبی والتر بنیامین بر سه هسته اساسی متکی است و از درون مثلثی که این هسته ها سه گوشه آن را می‌سازند، برون می‌آید و شکل می‌گیرد. این سه هسته عبارتند از: زبان، تمثیل، حکایت پردازی.»

«کافکا و سوسیالیسم»، از میشل لووی، که به همت ناصر پیشرو به فارسی

برگردانده شده است، به مضمون آثار کافکا و نحوه‌ی شرایط و شخصیت آفرینی او می‌پردازد. و «احساسات، رفتار برآمده از افکار درونی و حال و هوای روحی» در آثار او را تشریح می‌کند. نوشته‌ی میشل لووی، در عین حال، در پی کشف هم دلی سوسیالیستی کافکا نیز هست. «هوگو برگمن که به استعاره، شیوه‌ی بیان کافکای جوان را به میخک سرخی در یقه لباسش تشبیه کرده، توضیح می‌دهد دوستی آن‌ها در سال‌های آخر مدرسه (۱۹۰۱-۱۹۰۰) کمی به سردی گرایید؛ چرا که «سوسیالیسم او و بهبودگرایی من سرسخت بودند.» اما این به کدام سوسیالیسم ربط پیدا می‌کرد؟ «کافکا و سوسیالیسم»، در سیر تطور خود می‌کوشد پاسخ این سؤال را بیابد.

سیروس بیبا در نوشته‌ی «تراژدی آمریکا: باطلاق جنگ، لفاظی نفت و معمای هژمونی»، که برگردان فارسی آن توسط پروین اشرفی صورت گرفته است، دلایل اصلی تعرض آمریکا به عراق و ادامه‌ی اشغال این کشور را مورد ملاحظه قرار داده است: «این نوشته - ضمن رد نظریه سناریوی جنگ به خاطر نفت، به مثابه علت تجاوز آمریکا - بر روی تغییرات دوره‌ای که در واقع افول تدریجی هژمونی آمریکا را سبب شد و بر روی رفتار ارتجاعی خودسرانه‌ی دولت ایالات متحده، در مقابل آن، متمرکز می‌شود. چنین شناختی بسیار بیشتر به اقدامات یک جانبه‌ی ایالات متحده بر علیه صلح جهانی و ثبات ربط پیدا می‌کند، تا به نظریه سست و تقلیل دهنده‌ی بهانه‌ی کسب نفت.» به باور نویسنده «... نه لفاظی دموکراسی و نه ادعای دسترسی به نفت ارزان، هیچ کدام دلیل مداخله‌ی ایالات متحده در عراق نیستند، بلکه این دخالت یک جانبه و نیمه یک جانبه - به خصوص پس از سقوط اتحاد شوروی - واکنش‌هایی نهایی است به انفجار درونی «پاکس آمریکانا» در اواخر سال‌های ۱۹۷۰ و نتیجتاً، سقوط هژمونی آمریکا.»

«انتخابات اخیر بریتانیا و حزب کارگر (نو)»، نوشته‌ی هیلال تیکتین، که به همت یاسمین میظر ترجمه‌ی فارسی شده است، به شرح انتخاباتی می‌پردازد، که «خود نشانی از وضعیت اسف ناک نظام پارلمانی در اروپای غربی است.» به باور نویسنده، در این انتخابات نیز گزینش بین «بد» و «بدتر»، مسأله‌ی اصلی بود و این خود، نشانه‌ی فقدان یک آلترناتیو رادیکال است. «بسیاری و شاید اکثر کسانی که به دو حزب کارگر و لیبرال دموکرات رای دادند، ناراضی‌های بی شماری از این دو حزب داشتند، اما یا در انتخاب بین بد و بدتر، بد را انتخاب کردند و یا رای شان، رای اعتراض بود.»

کامران نیروی در «یادداشتی بر یک روایت «سرمایه داری دولتی» از انقلاب کوبا»، به ارزیابی از نوشته‌ی جعفر رسا در این باره - در دفتر پیشین «نگاه» - می‌پردازد. به باور نویسنده، «ارزیابی رسا، اشکالات نظری، تحلیلی و سیاسی مهمی دارد. اول، اتکای او به دیدگاه نظری «سرمایه داری دولتی» است. رسا، خواننده را به نوع ویژه‌ای از نظریات «سرمایه داری دولتی» رجوع نمی‌دهد. اما این «نظریات» یک دست نیستند... بخشی از مطلب نویسنده، صرف توضیح همین تنوع نظریات در زمینه‌ی «سرمایه داری دولتی» می‌شود. نوشته در سیر تکوین خود به این نتیجه می‌رسد، که «امپریالیست‌ها، انقلاب کوبا را به عنوان یکی از سنگرهای مقدماتی جنبش کارگری و سوسیالیستی جهان می‌شناسند و از همین رو از آن نفرت دارند. اما کارگران مبارز و مردم تحت ستم در آمریکای لاتین و دریای کارائیب، در آفریقا و در دیگر نقاط جهان، انقلاب کوبا را نمونه‌ای از آن چه امکان پذیر است، اگر قدرت سرمایه داران و زمین داران بزرگ شکسته شود و جامعه تدریجاً بر اساس نیاز انسان‌ها بازسازی شود، می‌بینند... جنبش برای جهانی دیگر، یک تمدن سوسیالیستی - از جمله محو کار مزدی - جدا از این فرآیند مبارزات اجتماعی شکل نخواهد گرفت. انقلاب کوبا و رهبری آن، بخش مهمی از این حرکت جهانی هستند. متأسفانه، جعفر رسا جنبش کارگری را در مقابل انقلاب کوبا و نه هم راه آن قرار می‌دهد.»
